

رسیدگی به ماهیت دعوی پس از ابطال رأی داور

مسئله‌یی که طرح و اظهار نظر درباره آن، لااقل برای بعضی از قضات محترم و همکاران عزیز می‌تواند خالی از فائده نباشد، مسئله رسیدگی به ماهیت دعوی پس از ابطال رأی داور است.

همان‌طور که خواننده گرامی به احتمال زیاد می‌داند، ارجاع اختلاف یا دعوی به داوری، از سوی طرفین آن، یا به صورت مطلق است و یا به صورت مقید. ارجاع به داوری به صورت مطلق، همان‌طور که از نام آن پیداست، به این معنی است که طرفین قبول می‌کنند که در مورد اختلاف آینده یا موجود آنان (اعم از مطروحه و غیرمطروحه)، فقط داور صلاحیت فصل خصومت را داشته‌باشد و نه دادگاههای دادگستری.

در این قسم ارجاع به داوری، خواه طرفین شخصی را هم به عنوان داور انتخاب کنند و خواه دادگاه برای انتخاب داور طرف ممتنع اقدام کند، در صورتی که رأی داور باطل شود، چون قرارداد داوری پایان نیافته است داور دیگر، به انتخاب طرفین و یا به تعیین دادگاه به ماهیت دعوی رسیدگی می‌کند.

به عبارت دیگر، در داوری مطلق، مادام که قرارداد ارجاع به داوری که بدون قید و شرط به امضاء رسیده به جهتی زوال نیافته است، با عدم صدور رأی از طرف داور، یا ابطال رأی داور از طرف دادگاه، قرارداد داوری از بین نمی‌رود و هر چند مرتبه اختلاف یا دعوی به داور ارجاع شود، اگر رأی او مورد تأیید دادگاه قرار نگیرد،

راهی برای عدول از قرارداد داورى، جز حدوث يکى از جهات زوال داورى (رضای طرفین، فوت یا حجر يکى از آنان و غيره) وجود ندارد.

ولى، در صورتی که داورى مقید به شخص یا زمان معینی باشد، مانند این که طرفین تراضی کنند که اختلاف آنان فقط با داورى شخص معين فيصله یابد، و یا در زمان معینی از تاریخ انعقاد قرارداد داورى اختلاف حل و فصل شود، اگر شخص معين نخواهد یا نتواند رأی دهد، و یا دادگاه رأی او را باطل کند، هم داورى شخص معين از بین می رود، و هم شرط یا قرارداد داورى، زیرا شرط یا قرارداد مزبور با مباشرت شخص معين باید عملی می شد، و به علت عدم صدور رأی یا ابطال رأی صادره از طرف شخص معين، مأموریت وی خاتمه یافته است.

بنابراین، در صورتی که طرفین به شخص معين یا شخص دیگری مأموریت جدید برای داورى ندهند، دادگاههای دادگستری صالح برای رسیدگی به ماهیت دعوی خواهند بود. در این مورد، اگر دعوی قبلاً طرح شده باشد، محکمه به آن رسیدگی می کند، ولی اگر اختلاف قبل از طرح در دادگستری به داورى رجوع شده باشد، رسیدگی به ماهیت دعوی نیاز به طرح آن در دادگستری دارد.

همچنین در صورت مقید بودن قرارداد داورى به زمان، اگر شخص یا اشخاص معين در مدت مزبور رأی ندهند، و یا رأی داور باطل شود، در صورت مضى مدت قرارداد داورى، قضیه باید در دادگستری مطرح شود (مگر این که طرفین به داورى دیگری تراضی کنند).^{۲۱}

بنابراین آنچه در فوق آمد، ارجاع به داورى، چه قبل از حدوث اختلاف باشد، چه پس از حدوث اختلاف، و یا بعد از طرح دعوی در دادگستری، عقد یا شرط داورى ممکن

۱- باید متذکر بود که این قید زمانی، غير از مهلتی است که طرفین یا قانون برای داور جهت اظهار نظر تعیین می کنند. می توان گفت، در این جا، قرارداد ارجاع به داورى منعقد بین طرفین اختلاف یا دعوی مقید به زمان می شود و حال آن که، مهلت داورى ناظر به قرارداد انجام داورى بین اصحاب اختلاف یا دعوی از يك طرف و داور از طرف دیگر است که، تا انقضاء این مهلت، اگر داور رأی ندهد، داورى او (اعم از این که در داورى شخص معين نشده باشد و یا داورى مقید به شخص باشد) زائل می شود (مهلت مزبور را قانون تعیین کرده است) (ماده ۲۴۱).

۲- در عمل، مقید کردن قرارداد ارجاع به داورى به زمان، معمولاً در قراردادهای داورى پیش بینی می شود که به صورت شرط داورى در قرارداد اصلی (معامله) یا بعد از تنظیم عقد مزبور و قبل از حدوث اختلاف، مورد توافق قرار می گیرد (ماده ۲۳۳.د.م.)، و این موارد هم زیاد نیست والا، بعد از حدوث اختلاف و یا بعد از طرح دعوی در دادگاه، معمولاً، مسئله مهلت انجام داورى مطرح است، و نه مدت اعتبار عقد داورى.

است به صورت مطلق باشد، و یا به صورت مقید (یعنی به مباشرت شخص معین و یا، احیاناً، محدود به زمان معین).

حال ببینیم اگر، قبل از طرح دعوی و یا بعد از آن، اختلاف یا دعوی به داوری ارجاع شود، و رأی داور باطل اعلام گردد، رسیدگی به ماهیت دعوی به چه نحو انجام خواهد شد؟

در فرض اول، یعنی اگر پس از حدوث اختلاف و قبل از طرح دعوی قضیه به داور ارجاع شود (که طبعاً داوری در خارج از دادگستری صورت می‌پذیرد)، و رأی داور به وسیله محاکم دادگستری به طور قطعی باطل شود، اگر ارجاع داوری به صورت مطلق بوده باشد، با ابطال رأی مزبور، طرفین ناگزیرند دعوی خود را به داور دیگر ارجاع کنند (که این داور به وسیله طرفین تعیین می‌شود و یا، در صورت امتناع یکی از آنان از معرفی داور، از سوی دادگاه)، علت این امر آن است که طرفین، با توافق بر حل و فصل اختلاف یا دعوی از طریق داوری به طور مطلق، در حقیقت دادگستری را مواجه با عدم صلاحیت ذاتی نسبت به اختلاف خود کرده‌اند.

ولی اگر عقد داوری به طور مقید یعنی، در مانحن فیه، به اعتبار شخص معین باشد، عدم صدور رأی داور ظرف مهلت مقرر، یا ابطال رأی وی در دادگاه، هم موجب زوال شرط یا قرارداد داوری می‌شود، و هم به مأموریت داور پایان می‌دهد و، نتیجه، اختلاف یا دعوی آنان باید به دادگستری برده شود.^۱

در فرض، دوم یعنی موردی که طرفین پس از طرح دعوی در دادگستری حاضر به ارجاع اختلاف به داور می‌شوند نیز، ممکن است، داوری به صورت مطلق داده شود، و یا مقید به شخص معین باشد.

در صورت اول، طرفین، در دادگاه و یا طی لایحه‌ای، توافق می‌کنند که دعوی آنها از طریق داوری حل و فصل شود که این توافق، معمولاً، با تعیین داور مرضی طرفین همراه است ولی، امکان دارد، که چنین نباشد و تعیین داور را به عهده دادگاه بگذارند.

۱- در این مورد، مفروض این است که داور در ماهیت دعوی رای داده است والا، اگر داور قرار رد دعوی را فرضاً در تعقیب یکی از ایرادات صادر کرده باشد (ایراد عدم اهلیت، عدم سمت و غیره)، بعد از فسخ قرار، ظاهراً، به دعوی ماهوی همان داور قبلی باید رسیدگی کنند، و نه داور دیگر؛ درست مانند دادگاه صادرکننده قرار که، در صورت فسخ یا نقض آن، خودش مأمور رسیدگی به ماهیت دعوی می‌شود.

۲- با توجه به مراتب فوق، می‌توان گفت که، اگر داوری به اعتبار شخص معین داده شود، خطرش به مراتب کمتر است تا این‌که به طور مطلق باشد زیرا، در قسم اول، داور را طرفین شخصاً و با شناخت کامل انتخاب می‌کنند و، اگر به جهتی رأی ندهد، و یا رأیش از اعتبار بیفتد، مجبور به بردن دعوی نزد داور دیگر - که احتمالاً در انتخابش تراضی وجود نخواهد داشت - نخواهند بود.

در این فرض - که دادگاه دعوی را با صدور قرار به داور ارجاع می‌کند - اگر داور رأی ندهد، و یا رأی او، باطل شود، دادگاه ناگزیر است داور دیگری، به تراضی اصحاب دعوی یا رأساً، انتخاب و با صدور قرار داوری جدید، وی را مأمور رسیدگی به پرونده و اظهار نظر کند و اتخاذ تصمیم را از او بخواهد، هر چند بار که این امر تکرار شود.

ولی، در صورت دوم، یعنی اگر طرفین طی لایحه و یا در دادگاه توافق کنند بر این که دعوی آنان به توسط شخص معینی حل و فصل شود (با ذکر مشخصات)، در این مورد، پس از ارجاع پرونده به داور مزبور، اگر داور رأی ندهد، و یا رأی بدهد ولی رأی او به نظر دادگاه، و یا بر اثر اعتراض محکوم علیه، از اعتبار بیفتد، دیگر موردی برای ارجاع قضیه به داوری نیست و خود دادگاه باید به پرونده رسیدگی کرده رأی خود را صادر کند (ملاک ماده ۶۳۹ آ.د.م.)، مگر این که طرفین مجدداً قضیه را، به یکی از دو صورت فوق، به داوری ارجاع کنند.

در این جا باید اضافه شود که دادگاه، در صورتی قرار ارجاع امر به داوری را صادر می‌کند، که دعوی در آن مطرح باشد والا، اگر هنوز دعوی اقامه نشده باشد، محملی برای ارجاع امر به داوری از طریق دادگاه وجود ندارد؛ لذا، مراجعه یکی از طرفین دعوی به دادگاه برای انتخاب داور طرف ممتنع، مجوز صدور قرار ارجاع دعوی به داور برای دادگاه نیست زیرا، در این مورد، وظیفه دادگاه فقط تعیین داور برای طرف ممتنع است که، با انجام این خواسته، وظیفه مزبور تمام می‌شود و ذی نفع می‌تواند با تکمیل هیأت داوری به این صورت، اختلاف خود را به داوری ببرد.

همچنین طرفین نمی‌توانند، مانند مورد سازش قبل از طرح دعوی (ماده ۳۳۵ آ.د.م.)؛ به دادگاه مراجعه کنند و خواسته آنان صرفاً ارجاع قضیه از طریق دادگاه به داور باشد؛ ارجاع اختلاف به داور، نه نیاز به مراجعه به دادگاه دارد و نه، با تقاضای آن از دادگاه، دعوی در دادگاه مطرح می‌شود تا، برای درگیر کردن دادگاه با مسئله ارجاع به داوری، مجوزی باشد.

۱- با توجه به ماده ۶۶۵ و سایر مواد آ.د.م.، اگر رأی صادره از طرف داور به نظر دادگاه مهم مخدوش باشد، یعنی از موارد بطلان اساسی در آن وجود داشته باشد، مثل اینکه رأی داور مخالف قوانین موجد حق بوده یا خارج از موضوع و یا پس از انقضاء مدت داوری رأی صادر شده یا رأی داور با آنچه بین طرفین بوده و در دفتر اسناد رسمی به ثبت رسیده مخالف باشد. دادگاه حق و تکلیف دارد چنین رأی را بدون اعتراض طرف باطل اعلام کند، و حتی از دستور ابلاغ چنین رأی خودداری کند (به مقاله نویسنده در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، شماره ۲۰، سال ۱۳۲۷۲ مراجعه شود).